

نوزایی فرهنگی

یکم

در هفته‌های گذشته کشور ما شاهد رویداد سیاسی مهمی بود که ذهن و دل اغلب ایرانیان را به خود معطوف ساخت: انتخاب رئیس‌جمهور. این مهم‌ترین مظهر مردم‌سالاری آن قدر اهتمام‌برانگیز بوده است که آغازین سخن فصلنامه هفت آسمان که هیچ‌گاه رویکردی سیاسی نداشته است نیز بدان اشارتی کند. این بار در کنار طبقات و اصناف مختلف مردم، نخبگان، روشنفکران و عالمان حوزه‌ها نیز به گونه‌ای ملموس‌تر و جدی‌تر به صحنه آمدند و شاید برای اولین بار بود که جمعی از روشنفکران عرفی که در دهه‌های اخیر از سیاست و دولت کناره می‌گرفتند در یک فضای برآمده از یک شوک سیاسی در این اقدام ملی مشارکت کردند.

اگر به سه دهه قبل برگردیم درمی‌یابیم که روحانیان و عالمان دینی ما نیز اقبالی به سیاست و دولت نداشتند و هر نوع همکاری با حکومت یا حتی تلاش برای کسب قدرت را امری دنیاگرایانه و مذموم می‌شمردند و برخی تا بدانجا پیش می‌رفتند که حتی اقامه حکومتی مبتنی بر دیانت و عدالت را در عصر غیبت امری ناروا و بدعت‌آمیز می‌شمردند. از مهم‌ترین دستاوردهای بنیادی امام خمینی (ره) ایجاد تحول عمیق در این ذهنیت انزواگرا بود. ترس از همراهی نکردن مردم و ناکامی در اجرای آرمان‌های اسلامی و در نتیجه آسیب دیدن نهاد روحانیت و نیز اصل و اساس دیانت از مهم‌ترین عوامل بازدارنده روحانیان و به تبع آنان، متدینان از نقش‌آفرینی و بازیگری در عرصه سیاست بوده است. پیشرفت‌هایی که مغرب‌زمین در پرتو جدایی دین از دولت یا همزمان با آن به دست آورده بود در کنار مطامع ارباب قدرت و اصحاب دولت، کسانی را واداشت که به

این ذهنیتِ سیاست‌گریز روحانیت دامن بزند و البته نه در قالب نامقبولِ دیوارکشی میان دین و سیاست، که تحت شعارهایی عوام‌فریبانه و مقدس‌مآبانه که نازل‌ترین آنها این بود که دخالت در سیاست مادون شأن روحانیان و آلوده‌کنندهٔ دامن آنان به دنیاطلبی است و این در حالی است که مجال برای دنیاطلبی در سلک روحانیت حتی بدون دست داشتن در قدرت آنچنان باز و فراخ بوده است که میل به سیاست با هدف نیل به حطام دنیا چندان جذابیت و رونقی نداشته باشد، همچنان که امروزه روحانیانی هستند که هیچ پیوندی با حکومت و روحانیانِ کارگزار ندارند و برخوردارِ و تنعمِ آنان و دسترسِ شان به اموال مؤمنان به مراتب از هم‌لباسانِ سیاست‌پیشهٔ آنان بیشتر است.

امروزه همه پذیرفته‌اند که مشارکت در امر سیاست، هم حق و هم تکلیف سیاسی همهٔ قشرهای مردم است و در این میان بین تودهٔ مردم و نخبگان تفاوتی نیست، همچنان‌که تبعیض در میان نخبگان نیز مبنایی ندارد، هم روحانیان باید به این مهم بپردازند، هم دانشگاهیان و روشنفکران و هم دیگر اқشار پیش‌رو و پیش‌برندهٔ جامعه. مقولهٔ جدایی دین از سیاست را نیز باید امری تاریخی دانست که در جغرافیای سیاسی و فکری خاصی به نام غرب پا گرفت، راه‌حلی بود غربی و مسیحیت‌پسند که برای مشکلی غربی که ناشی از دخالت‌های بی‌رویهٔ نهاد کلیسا بود به کار گرفته شد و به آبادانی دنیای آنان نیز انجامید، هر چند به راحتی نمی‌توان در مورد نیکبختیِ مردمانِ آن دیار و نیز بدیل‌ناپذیری سکولاریزاسیون در آن سرزمین دیدگاه قاطعی را ابراز کرد.

اما در سرزمین ما ایران، که به تعبیر فردوسی همواره دین و دولت را در زیر یک چادر دیده است و برای مردمانی دیانت‌گرا که اکثریت آنان دلبستگی خود را به اسلام به عنوان یک دینِ ذاتاً سیاسی نشان داده‌اند نمی‌توان از سکولاریزاسیون سخن گفت، همچنان‌که سکولاریزم به عنوان یک گرایش و گروه فلسفی و فراتاریخی و بیرون‌دینی هم نمی‌تواند در جامعه‌ای چون ایران و در میان اسلام‌گرایانی چون مردم ایران و نیز مسلمانانِ دیگر کشورهای اسلامی جای زیادی باز کند. اسلام چه در متن و ماهیتش، و چه در تحقق عینی‌اش همواره بُعدی اجتماعی و نقشی سیاسی داشته است و این دین به همین صورت در جان و دل مردم نقش بسته است و طرد این نگرش از ذهنیت ایرانیانِ مسلمان، شدنی نیست، هر چند حتی در صورت امکان‌پذیری نیز کاری موجّه و معقول به نظر نمی‌رسد و نیز اگر دین را حتی از منظری صرفاً واقع‌گرایانه یا کارکردگرایانه مورد

توجه قرار دهیم درمی یابیم که هیچ بدیلی برای دین - نه در عرصه فردی و نه در عرصه اجتماعی - یافت نمی شود.

البته هرگز نباید از آنچه گفته آمد چنین نتیجه گرفت که دفاع از همراهی دین و سیاست به معنای پذیرش دخالت حداکثری دین یا حاکمیت صنف خاصی به نام دین است. آنچه در مدنظر است نفی جدایی این دو حوزه اثرگذار و جامعه ساز است؛ آن هم نه از منظری فلسفی، که از منظری تاریخی و جامعه شناختی. دینی بودن حکومت نیز می تواند قالب ها و نمودهای مختلفی داشته باشد که قطعاً گزینش شیوه برتر نیازمند مطالعات نظری و میدانی، و رأی اکثریت مردم است؛ اکثریتی که حتی این حق را دارند که حکومتی غیردینی را برگزینند؛ اتفاقی که در کشور ما دور از دسترس می نماید و اگر هم در دوره ای اتفاق بیفتد حادثه ای گذرا، و ناشی از ناامیدی مردم از کارگزاران داعیه دار دین خواهد بود.

دوم

به رغم آنچه در مورد پیوند دین - با تأکید بر اسلام - با سیاست و دولت گفته شد، نباید از نظر دور داشت که حاکمیت سیاسی یک هدف اصیل و غایی نیست. حکومت ابزاری است بس مهم و اثرگذار و حداکثر، یک هدف میانی و واسطه است و هرگز نباید همه همت ها مصروف نیل به آن شود. به ویژه کسانی که داعیه رهبری فکری و اصلاح فرهنگی جامعه را دارند نباید همه نگاه هایشان را به قدرت معطوف سازند. تلاش برای کسب قدرت سیاسی - که به جای خود و با وجود سازوکارهای قانونی و اخلاقی آن، کاری است پذیرفتنی - می تواند وجهه همت احزاب و اصحاب سیاست باشد. اما اصحاب علم و فرهنگ می باید بیش از هر چیز دیگر، در پی اصلاح بنیادین اندیشه و رفتار انسان ها باشند؛ اگر در این راه از موهبت قدرت سیاسی برخوردار شدند، به شرط آنکه آلوده آفت های قدرت نشوند، بهتر می توانند این اصلاحات را به پیش ببرند و اگر چنین فرصتی برایشان فراهم نشد یا به هر دلیل از آنها سلب شد نباید هدف اصلی خود را که بدون پشتوانه حکومت نیز قابل پیگیری است فروگذارند.

امامت شیعی که در کنار عدالت محوری تشیع از نشانه های بارز اهتمام تشیع به سیاست و اجتماع است آنگاه که در تحقق عینی اش در سیره امامان معصوم - علیهم السلام - ملحوظ گردد به همین نکته پیش گفته رهنمون می شود؛ امور سیاسی

جامعه، مورد اهتمام امامان شیعه بوده است و در صورت آماده بودن زمینه و زمانه از احراز قدرت و تصدی حکومت هم ایایی نداشته‌اند، اما برخلاف برخی از نحله‌های شیعی که امامت را بدون قیام بالسیف پذیرفتنی نمی‌دانستند و غالباً داشته‌های خود را در راه احراز حکومت مقبول خود صرف می‌کردند، امامان ما هم اصلی خود را بسط معارف الهی و تربیت انسان‌های مؤمن، بایصیرت و نیک‌سیرت قرار داده بودند. پروردگان مکتب اهل بیت اگر در شمار حاکمان درآیند بنابه عدل و عقل حکم می‌رانند و اگر بر مسند حکومت تکیه زنند باز ارزشمندترین سرمایه‌های انسانی‌ای هستند که دولت و ملت را به راه صواب رهنمون خواهند شد. انسان‌های راه‌یافته، چه انتخاب شوند و چه انتخاب کنند، کامیاب و تأثیرگذار هستند. کسانی که تنها به کسب قدرت می‌اندیشند، بی‌آنکه به اندیشه‌های متعالی و قابل تحقق مجهز شده باشند و بی‌آنکه کادرهای مؤمن، بینا و کارآمد را پرورده باشند، تصدی حکومت کمک چندانی به نیل آنها به آرمان‌های والا نخواهد کرد.

در اینجا باید اشارتی انتقادی نیز به کسانی داشت که در میان فراوان اهداف متعالی اجتماعی و فردی، مطلوب اصلی خود را آرمانی سیاسی - و مثلاً دموکراسی - قرار می‌دهند؛ آیا ایشان نمی‌دانند که همین مردم‌سالاری در جامعه‌ای که نهادهای مدنی‌اش هنوز پانگرفته‌اند، اولویت‌های اصلی و بایسته‌اش تعیین نشده‌اند، راهبردها و راهکارهای تبیین نشده‌اند و از همه مهم‌تر، انسان‌هایش واجد خردمندی، رواداری و فضیلت لازم نشده‌اند می‌تواند سمی کشنده باشد. در چنین جامعه‌ای حتی اگر حکیمان حاکم شوند، باز به دلیل فراهم نبودن بسترهای لازم و همکارانِ همسو و کارآمد نمی‌توان معجزه‌ای را انتظار کشید و جامعه را به پیش برد و ارتقا بخشید و البته روشن است که دموکراسی به عنوان یک راه و روش سرنوشت محتوم و مطلوب جوامع امروزی است و خواه‌ناخواه باید بدان تن داد و به مرور آن را بالنده‌تر و خردورزانه‌تر نمود. اما جانِ سخن این است که فرهنگ‌سازان جامعه باید بیش‌تر کوشش‌های علمی و عینی خود را مصروف انسانی‌تر کردنِ مناسبات اجتماعی و رشد عقلانی و معنوی افراد بنمایند.

سوم

کسانی از اهل فکر و فرهنگ که به هر دلیل از دستیابی به مراکز قدرت و کانون‌های

تصمیم‌گیری بازمانده‌اند، اگر به واقع در پی ساماندهی امور و بهبود و ارتقای جامعه خویش هستند می‌باید این فرصت فراغت از اشتغالات حکومتی را مغتنم بشمرند و به بازسازی فکری خویش و جامعه پیرامون بپردازند. رصدکردن نزدیک‌ترین انتخاب پیش‌رو برای بازگشت به قدرت چه‌بسا زینده اصحاب سیاست باشد، هرگز در شأن اصحاب اندیشه و فرهنگ نیست. فارغ بودن از کشمکش‌ها، جنجال‌ها و اقتضانات دولتمردی مجال مناسبی است برای پرداختن به خویشتن فکری و معنوی خود و نیز ارتقای فرهنگ عمومی و برساختن بنیان‌های ذهنی و روانی جامعه.

از جمله عواملی که می‌تواند زمینه‌ساز موفقیت در این نوزایی فرهنگی باشد، عبارت است از: شناخت عمیق خصلت‌های جمعی، ظرفیت‌های اجتماعی و باورهای دینی و فرهنگی مردم، و در مرحله بعد تلاش برای عرضه الگویی منطبق با پسند مردم و ریشه‌دار در دین و فرهنگ آنان؛ از تجربه‌های دیگران می‌توانیم الهام بگیریم، اما نمی‌توانیم الگوی مورد پسند آنان را به مردم خود تلقین و تحمیل کنیم. تاریخ ما، جغرافیای فکری و معرفتی ما، اولویت‌ها و ظرفیت‌های ما با آنچه دیگران دارند تفاوت بنیادی دارد، همچنان‌که ما چون زیر هیمنه فرهنگ و فن آوری آنان هستیم نمی‌توانیم ارزیابی درستی از میزان توفیق آنان به دست دهیم؛ چه‌بسا الگوهای دیگری قابل طرح باشند که ضمن برخورداری از جنبه‌های مثبت تمدنی آنها، از آفات تهدیدکننده و تضعیف‌کننده آنها نیز مصون باشند.

ما بر این باوریم که ظرفیت دینی و فرهنگی ایرانیان آنقدر زیاد است که بتوان الگویی متفاوت و سرمشقی برتر را از متن داشته‌های فکری آنان بیرون کشید و در معرض نظر و انتخاب آنان قرار داد و در صورت اقبال عمومی آن را عملی ساخت. تشیع به عنوان یکی از قرائت‌های فاخر از دین اسلام از آنچنان ظرفیتی برخوردار است که اگر به خوبی کاویده، شناخته و استحصال گردد می‌تواند پشتوانه تمدنی نوین و بدیل باشد. شیعیان اینک به دلیل توفیقات سیاسی و نظامی‌ای که در منطقه حساس و تمدن‌ساز خاورمیانه کسب کرده‌اند زیر نگاه‌های تیز، و در معرض آزمونی بس خطیر قرار گرفته‌اند. در چنین موقعیتی به جای سرمستی از تفوق و غلبه، و به جای غرق‌شدن در تمایلات محدود و نگاه‌های بسته فرقه‌ای می‌باید با کار علمی مدام، رفتارهای منطقی و اخلاقی، و رواداری اصولی، تمدنی خانه‌زاد را پی‌ریزی کرد. تشیع به مدد شاخصه‌های اصلی اش، یعنی

عقلانیت، معنویت و عدالت محوری می تواند طرحی نو درافکند. کسانی که در زمینه تمدن اسلامی مطالعاتی داشته اند می دانند که به اذعان بسیاری از مستشرقان، و دانشمندان مسلمان، قرن چهارم هجری از درخشان ترین مقاطع تمدن و تاریخ اسلامی است. این مقطع هم از لحاظ سیاسی و هم از لحاظ فکری پیوند استواری با تشیع دارد. خاندان شیعی آل بویه در عراق و ایران و خاندان شیعی اسماعیلی فاطمی در مغرب و مصر از فرهنگ پرورترین سلسله های حاکم در جهان اسلام بوده اند. عنصر ایرانی نیز در این زمینه نقشی تعیین کننده دارد. در همین دوران، سامانیان هر چند شیعی نبودند، به لحاظ خصائص ایرانی خود نقشی درخور در بالندگی فرهنگ و دانش در زمان خود داشتند. برخی تصریح کرده اند که قرن چهارم هجری به ویژه نیمه دوم آن، میان پرده ایرانی در تاریخ اسلام است. اینکه کسانی فلسفه را دانشی می دانند که در دامان تشیع بالیده است و عرفان هدیه ای است ایرانی که به دنیای تصوف و معنا پیشکش شده است، نشانگر ظرفیت های بالای تشیع به ضمیمه عنصر ایرانی است. به فعلیت رساندن این ظرفیت، کاری است که داعیه داران اصلاحات بنیادین می باید در پی آن روان شوند و با بسط و تعمیق فرهنگ متعالی شیعه، راه را به روی تنگ نظری ها و سطحی نگری ها ببندند. جناب استاد دکتر داوری نیز در گفت و گوی خود با هفت آسمان درباره این مهم، اشاراتی راهگشا داشته اند که می باید در فرصتی دیگر و به یاری فرزانه گانی چون ایشان و نیز دیگر اندیشمندان از این مجمل ها تفصیلاتی روشنگر را خواند و صد البته به عمل درآورد؛ که: به عمل کار بر آید به سخندانی نیست.